

ناسیونالیسم و مدرنیسم: مقایسه دیدگاه آنتونی اسمیت (رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی) و مکتب نوگرا

حبیب‌الله فاضلی^۱

استادیار علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

نوذر خلیل طهماسبی

دانشجوی کارشناسی‌ارشد دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۶/۷ - تاریخ تصویب: ۹۴/۱۲/۱۲)

چکیده

ناسیونالیسم و مدرنیسم و ارتباط آنها از دیدگاه متفکران گوناگون و جریان‌های فکری مختلف، همواره مورد بحث بوده است. متفکران بسیاری در زمینه مقولات قومیت، ملت و ملی‌گرایی و ارتباط آنها با مدرنیته به اظهار نظر پرداخته‌اند. اختلاف نظر اصلی میان اندیشمندان و جریان‌های فکری مختلف همواره بر سر این موضوع بوده که آیا می‌توان شکل‌گیری ملت را نیز همانند شکل‌گیری ملی‌گرایی در ارتباط با مدرنیسم قلمداد کرد یا خیر. درحالی که مدرنیست‌ها نوعی رابطه علی بین ناسیونالیسم و دولت-ملت برقرار می‌کنند، نظریه‌پردازانی همچون آنتونی اسمیت چنین نظری را نقد می‌کنند. مقاله حاضر در پی پاسخگویی به این پرسش است که تفاوت دیدگاه آنتونی اسمیت و مکتب نوگرا در مورد ناسیونالیسم و مدرنیسم چیست؟ ایده حاکم بر مقاله این است: درحالی که نوگرایان ملت و ملی‌گرایی را حاصل تحولات عصر مدرن قلمداد می‌کنند، آنتونی اسمیت معتقد است بین ناسیونالیسم و مدرنیسم ارتباطی قوی وجود دارد، اما این رابطه علی نیست و ملت را ضرورتاً محصول مدرنیته نمی‌داند.

واژگان کلیدی

آنتونی دی. اسمیت، مدرنیسم، مکتب نوگرا، ملت، ناسیونالیسم

مقدمه و طرح مسئله

خط قرمز واحدی تاریخ جهان مدرن را از سقوط باستیل تا فرو ریختن دیوار برلین درمی‌نوردد. اینکه هرازگاه در انگلستان و هلند قرن شانزدهم و هفدهم ظاهر می‌شود؛ در فرانسه و آمریکای اواخر قرن هجدهم شکلی آشکار می‌یابد؛ سرزمین‌ها و اقوام را جدا و دوباره جدا می‌کند و سپس راهش را به صورت‌های مختلف در اروپا، آمریکای لاتین، خاورمیانه و خاور دور پی می‌گیرد؛ پشت سرش شورش و ترور، جنگ و انقلاب بروز می‌کند. نام این خط قرمز ملی‌گرایی (Nationalism) است و ماجرای یک خط اصلی است که مردم جهان مدرن را به هم پیوند می‌دهد و از هم جدا می‌کند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۱۹). از زمان پیدایش ناسیونالیسم و جنبش‌های ملی‌گرایانه، اختلاف نظرهای زیادی درباره‌ی معنای ناسیونالیسم، علل پیدایش آن، آینده‌ی آن و به‌ویژه ارتباط آن با مدرنیسم (Modernism) وجود داشته است؛ بنابراین نحله‌های فکری و اندیشمندان مختلفی مانند اندرسون (Anderson)، اسمیت (Smith)، گلنر (Gelner)، هابزبوم (Hobsbawm) و... درباره‌ی ناسیونالیسم و مدرنیسم نظریه‌های مختلفی را ارائه داده‌اند.

اگر نقطه‌ی توافقی وجود داشته باشد این است که اصطلاح ناسیونالیسم پدیده‌ای کاملاً مدرن است. هدف رسالتی ناسیونالیسم، کسب استقلال و حاکمیت ملی است و آن هنگامی است که ملتهای فاقد استقلال و حاکمیت ملی و نیز دولت‌هایی که از خارج مورد هجوم قرار می‌گیرند، به آن روی می‌آورند (بریشمی، ۱۳۷۳: ۱۵). بنابراین، ناسیونالیسم در عمل توانسته مسائل و پیامدهای فراوانی داشته باشد. برخلاف این اتفاق نظر که اکثر تحلیلگران، ناسیونالیسم را پدیده‌ای مدرن قلمداد می‌کنند، بحث و اختلاف نظر مهم در زمینه‌ی ملت است و این‌که آیا می‌توانیم یک رابطه‌ی علی بین ملت و ملی‌گرایی ایجاد و پیدایش ملت را نیز همچون ناسیونالیسم حاصل مدرنیته قلمداد کنیم؟ در واقع، مدرنیست‌ها می‌خواهند هم ملت و هم ملی‌گرایی را از فرایندهای جدید مدرنیزاسیون استخراج کنند و نشان دهند که چگونه دولت‌ها، ملت‌ها و ملی‌گرایی‌ها و به‌خصوص طبقات متمایز آنها به شیوه‌های جدید جمعیت را متحد کرده‌اند تا با شرایط مدرن مقابله کنند (اسمیت، ۱۳۹۱: ۴۲۶). در نقطه‌ی مقابل، رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی و مهم‌ترین نظریه‌پرداز آن اسمیت قرار دارد که بی‌گمان برجسته‌ترین پژوهشگر مسائل ملت، ملیت و قومیت نیز به‌شمار می‌رود. آنتونی اسمیت اگرچه پیدایش ناسیونالیسم را مربوط به مدرنیسم قلمداد می‌کند، درباره‌ی ملت چنین نظری ندارد. بنابراین پرسش اصلی پژوهش این است که تفاوت دیدگاه آنتونی اسمیت و مکتب نوگرا در زمینه‌ی ناسیونالیسم و مدرنیسم چیست؟ ایده‌ی حاکم بر مقاله این است: درحالی که نوگرایان ملت و ملی‌گرایی را حاصل

تحولات عصر مدرن قلمداد می‌کنند، آنتونی اسمیت معتقد است بین ناسیونالیسم و مدرنیسم ارتباطی قوی وجود دارد، اما این رابطه، علی‌نیست و او ملت را ضرورتاً محصول مدرنیته نمی‌داند. تبیین این ایده نیازمند بررسی و شناخت جریان ملی‌گرایی در سده بیستم و همچنین رویکردهای مدرن درباره ملی‌گرایی و مدرنیسم و پس از آن تحلیل و تبیین دیدگاه آنتونی اسمیت در این زمینه است.

چارچوب نظری

ناسیونالیسم، ایده‌ای جدید است که از انقلاب آمریکا و فرانسه در قرن هجدهم الهام گرفته است، هرچند هسته این اندیشه و احساس از قومیت‌گرایی باستانی به میراث رسیده باشد. وقتی از ناسیونالیسم در عصر مدرن بحث به میان می‌آید، منظور یک نهضت اندیشه و عمل است که به دنبال ایجاد یا تقویت "احساس ملی" در بین مردم است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸). ناسیونالیسم جدید یا ناسیونالیسم مدنی که برای پیدایش آن به بعد از انقلاب فرانسه و اندیشه‌های روشنگری پرداخته می‌شود، حامل عنصر آگاهی شفاهی به تاریخ و آینده ملت است و پیوند وثیقی با دولت-ملت مدرن دارد. ارنست گلنر معتقد است ناسیونالیسم نتیجه منطقی مدرنیزاسیون و ظهور جامعه صنعتی است و از غنای فرهنگی و میراث تاریخی برخوردار است (Gellner, 1983: 55).

در نگاه پدران بنیانگذار علم اجتماع، برای وبر ملیت بالاترین ارزش است، حتی بالاتر از دموکراسی. او تصریح می‌کند که "هرگز سیاست را از نقطه‌نظری به‌جز ملت و ملیت مورد توجه قرار نداد" (گیبونا، ۱۳۷۸: ۶۳). با رخدادهایی مانند صنعت چاپ، اصلاح دینی، انقلاب صنعتی و ظهور دولت ملی، پدیده جدیدی به نام ملی‌گرایی پا به میدان نهاد. این پدیده مهم به تدریج در تمامی حوزه‌ها تسری یافت و موجب تغییر و تحول در سیاست داخلی خارجی کشورها شد. ناسیونالیسم به‌گونه‌ای در تمامی نقاط ایدئولوژی‌های سیاسی از چپ تا راست میانه یافت می‌شود و این نشان آن دارد که ناسیونالیسم چیزی عام‌تر و مبهم‌تر از یک ایدئولوژی خاص است. آنتونی اسمیت که تأکید اصلی نوشتار بر اندیشه‌های او قرار دارد نیز فضای ناسیونالیسم را بیشتر از حس ملی یا ایدئولوژی ملی‌گرایانه می‌داند. از نظر اسمیت، ناسیونالیسم جنبشی ایدئولوژیک برای دست یافتن، حفظ استقلال، وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند (اسمیت، ۱۳۸۳: ۳۵). گفته شده است که ناسیونالیسم عبارت است از "اعتقاد گروهی بزرگ از مردم به اینکه یک جامعه سیاسی و یک ملت‌اند و شایستگی تشکیل دولتی مستقل را دارند و مایل‌اند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار دهند و بر سر این وفاداری تا آخر بایستند" (Tilly, 1993:)

30). بنابراین، میان ملی‌گرایی و تحولات مدرن ارتباطی قوی وجود دارد. وقوع صنعتی شدن، مدرنیته و نوسازی سریع، مستلزم وجود نظام سیاسی انعطاف‌پذیر و پدیده‌ای به‌نام ناسیونالیسم است که فرد را با دولت پیوند می‌دهد. در واقع ملی‌گرایی کمک می‌کند که میان جماعت و جامعه پیوند زده شود. این تفاسیر بیانگر اهمیت ملی‌گرایی در عصر مدرن است و این‌که ایده دولت-ملت مبنای فعلی نظام بین‌الملل است و ارائه جایگزین برای آن دور از ذهن است.

روش پژوهش

در پژوهش پیش رو از روش تحلیلی (Analytic Method) استفاده و تلاش کرده‌ایم با مطالعه، برداشت و استنتاج از متون موجود، مسئله ناسیونالیسم و مدرنیسم را با تکیه بر نظرها و اندیشه‌های آنتونی دی اسمیت بررسی کنیم. شیوه گردآوری مطالب و داده‌ها، کتابخانه‌ای (Library) است.

یافته‌های پژوهش

برای پاسخ به پرسش نوشتار مورد نظر که دیدگاه اسمیت و مدرنیست‌ها درباره ناسیونالیسم و مدرنیسم چیست، ابتدا با بیان مبحثی در مورد ملی‌گرایی قرن بیستم بر اهمیت ملی‌گرایی و جنبش‌های استقلال‌طلبانه در این قرن تأکید شده است. سپس به بررسی نظریه‌های مکتب مدرنیسم در مورد ملی‌گرایی پرداخته و در مهم‌ترین بخش نوشتار، نظریه‌های آنتونی اسمیت درباره ناسیونالیسم و مدرنیسم بررسی شده است. اهمیت مبحث مورد نظر در این است که برخلاف نظریه‌های ساختارگرا و تعمیم‌گرایانه مدرنیست‌ها، از نظریه‌های آنتونی اسمیت می‌توان برای بررسی مقولات ملت، ملی‌گرایی و قومیت در ایران استفاده کرد. دلیل این مسئله این است که مکتب مدرنیسم بیشترین تأکید را بر کشورهای اروپایی دارد و بدون توجه به تاریخ و تحولات مهم سایر کشورها، دیدگاه اروپامحور را به دیگر نقاط جهان تعمیم می‌دهد، درحالی که نگاه آنتونی اسمیت جامع و براساس رویکرد جامعه‌شناسی تاریخی است؛ بنابراین می‌توان برای بررسی ملت و هویت ملی در ایران از این نظریه مهم استفاده کرد.

ملی‌گرایی در قرن بیستم

با اندکی تأمل عصر مدرن را می‌توان عصر ایدئولوژی‌های معنابخش نیز دانست؛ ایدئولوژی‌های متنوعی که در عصر مدرن به‌ویژه در قرن بیستم تجلی کردند و توانستند قوه خیال توده‌ها را برانگیزانند، در تمام طول تاریخ شناخته و ناشناخته بشر بی‌مانند می‌نماید. نازیسم، فاشیسم، لیبرالیسم، کمونیسم، مائوئیسم و... از مهم‌ترین ایدئولوژی‌های بانفوذ جهان

معاصرند که با نقد و رد وضع موجود، وضعیت ایده‌آل و مطلوبی را تصویر کردند. ویژگی نهایی همه ایدئولوژی‌ها، معنابخشی به جهان انسان‌ها و هویت‌بخشی به بشر در جست‌وجوی هویت است. معاهده وستفاليا (The Treaty of Westphalia) (۱۶۴۸) و انقلاب فرانسه را نقطه زایش دولت-ملت‌های مدرن بر شانه‌های ملت‌های پیشامدرن دانسته‌اند و به‌درستی که ناسیونالیسم در چهار قرن گذشته مهم‌ترین اندیشه هویت‌ساز بشری و مانعی بزرگ در مقابل ایدئولوژی‌های افراطی و جهان‌گرایانه بود که اصالت این ایدئولوژی‌ها را به تعدیل و واکنش واداشته است (ماتیل، ۱۳۸۳: ۲۲۸). در واقع، ملی‌گرایی یک آیین سیاسی است که به‌قدر کافی وسعت داشته و از حیث نظری، مشی میانه‌رو دارد تا بتواند در ایدئولوژی‌های کاملاً مخالف آن گنجانیده شود (هیوود، ۱۳۷۹: ۲۹۵).

می‌توان گفت یکی از عوامل پیدایی جهان سوم و همکاری نزدیک بین آنها، ناسیونالیسم است، زیرا همه این کشورها در احساسات ناسیونالیستی با هم مشترک‌اند و اکثریت قریب به اتفاق آنها پیدایش خود را در صحنه بین‌الملل، به‌عنوان یک کشور مستقل مدیون ناسیونالیسم‌اند (بهزادی، ۱۳۵۴: ۱۰۷). در سال‌های قبل از جنگ جهانی اول بسیاری بر این عقیده بودند که به دنبال قرن نوزدهم که عصر ناسیونالیسم بوده است، قرن بیستم عصر جهان‌گرایی خواهد بود. برخلاف آنچه می‌پنداشتند، قرن بیستم نه تنها به‌سوی جهان‌گرایی گام برنداشت، بلکه خیلی زود شاهد پیدایش صور افراطی ناسیونالیسم شد (عامری، ۱۳۷۷: ۱۲۰)؛ بنابراین هیچ عقیده سیاسی، نقشی برجسته‌تر از ناسیونالیسم در شکل دادن به چهره دنیای مدرن نداشته است. ناسیونالیسم در قرن بیستم دو شکل خاص به خود گرفت: امپریالیسم و مبارزه علیه امپریالیسم. چهار دهه نخستین قرن بیستم، شاهد اوج‌گیری امپراتوری‌های بزرگ استعماری و دو دهه بعد از آن، شاهد متلاشی شدن و نابودی واقعی آنان بودیم. هر دو روند یادشده، تبلور مفهومی از قدرت‌نمایی ناسیونالیسم بودند. ناسیونالیسم نوع اول در شرایطی درخشید که اراده گروه‌های محدودی از نژادهای حاکم بر بقیه جهان اعمال می‌شد و ناسیونالیسم نوع دوم هنگامی پا به عرصه نهاد که در اثر رویارویی نژاد حاکم، شرایط فوق به وخامت گرایید (بارکلی، ۱۳۶۹: ۳). در واقع، ناسیونالیسم در این قرن اغلب توسعه‌طلب بود و محل کاربست آن را هم در روابط میان قاره‌ای می‌توان یافت و هم در چارچوب قاره‌ای معین (احمدی، ۱۳۹۱: ۱۶۶). از نیمه دوم قرن بیستم در زمینه هویت ملی و اصالت آن، نظریه‌های متفاوتی عرضه شده است؛ در حالی که مارکسیست (Marxist) ها، انترناسیونالیست (Internationalist) ها، جهان‌گرایان، پست‌مدرن (Post Modern) ها و پس‌اساختارگرایان (Post-structuralists) اصالتی را برای مفهوم هویت ملی قائل نیستند، برخی دیگر آن را اصیل می‌دانند. در دهه ۱۹۹۰ تلاش‌هایی از سوی برخی نویسندگان مانند دیوید میلر، آنتونی اسمیت، ارنست گلنر، بندیکت اندرسون و... برای

احیای نقش هویت ملی و ناسیونالیسم صورت گرفت (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۳۵)؛ نویسندگان و متفکرانی که دیدگاه‌هایی خاص درباره ملت، ملیت و ارتباط آنها با مدرنیسم بیان کردند. همه این متفکران به‌طور مشترک در این مسئله اتفاق نظر دارند که ناسیونالیسم حاصل مدرنیسم و نیز یکی از فراگیرترین جریان‌های سیاسی قرن بیستم است. از میان متفکران و جریان‌های مختلف تقابل دیدگاه‌های مدرنیست‌ها و آنتونی اسمیت در زمینه ملت، ملی‌گرایی و مدرنیته مهم و شایان تأمل است، چراکه با وجود اتفاق نظر در مورد این مسئله که ناسیونالیسم حاصل مدرنیسم است، در زمینه ملت و زمان پیدایش آن و ارتباط آن با مدرنیسم اختلاف نظر دارند.

دیدگاه مکتب نوگرا درباره ناسیونالیسم و مدرنیسم

همه پژوهشگران در یک موضوع عملاً توافق دارند؛ ملی‌گرایی در مقام یک ایدئولوژی و جنبش، امری مدرن است، سابقه‌اش به اواخر قرن هجدهم یا نخستین سال‌های قرن نوزدهم می‌رسد و در اروپای مرکزی و غربی و ایالات متحده پدید آمده است و بنابراین محصول نارضایتی از مدرنیسم است. از دیدگاه سیاسی، ظهور "دولت سرزمین‌پایه" ویژگی گفتمان مدرن بوده، از منظر فرهنگی، رنسانس (Renaissance) که در اروپای پس از قرون وسطی آغاز شد، از دیدگاه علمی-صنعتی، انقلاب صنعتی؛ و سرانجام از نظر اقتصادی، پیدایش نظام تولید سرمایه‌داری و بازار آزاد را شروع دوران مدرن تلقی می‌کنند (حقیقی، ۱۳۷۹: ۱۹). بنابراین، ملی‌گرایی در قالب یک نظام اعتقادی، یک ایدئولوژی یا در چارچوب جنبش سیاسی، از جمله روندهای تکوینی دنیای معاصر بوده است (هالیدی، ۱۳۷۹: ۱۳). ناسیونالیسم شکل بسیار معمولی و شدید خاص‌گرایی در جهان مدرن است. مضافاً در مقایسه با دیگر اشکال خاص‌گرایی که جایشان را گرفته، ناسیونالیسم به‌صورت مشخص صورت مؤثر خاص‌گرایی است، زیرا هر فرد با تحصیل هویت خود از عضویت در اجتماع سبب می‌شود تا حس تعهد به آن و اهداف جمعی‌اش گسترده شود. در جهانی که به جوامع خاص تقسیم شده، هویت ملی به پیوند و ترکیب با احساس اجتماع از بی‌نظیر بودن و ویژگی‌هایی که به این مهم یاری می‌رسانند تمایل دارد (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۲۵۵-۲۵۴). بنابراین همه متفکران در این امر اتفاق نظر دارند که ناسیونالیسم محصول مدرنیسم است و بین ملی‌گرایی و مدرنیته ارتباط وجود دارد؛ اما مسئله مورد نظر این است که آیا دیدگاه متفکران مختلف درباره ملت نیز مانند ملی‌گرایی است و آن را محصول مدرنیسم می‌دانند یا اینکه ملت را پدیده‌ای تاریخی و قدیمی‌تر قلمداد می‌کنند. بدین ترتیب، دو طرز فکر به‌وجود می‌آید: مدرنیست‌ها و نظریه‌پردازان مشهور آن سعی بر آن دارند تا هم ملت و هم ملی‌گرایی را محصول تحولات عصر مدرن قلمداد کنند و در مقابل

آنتونی اسمیت، درحالی که می‌پذیرد ناسیونالیسم محصول مدرنیسم و مرتبط با آن است، ملت را موجودی تاریخی و کهن بنیاد قلمداد می‌کند.

پارادایم (Paradigm) ملی‌گرایی که تا همین اواخر رواج عام داشت، پارادایم مدرنیسم کلاسیک است. این پارادایم عبارت از این فرایافت است که ملت‌ها و ملی‌گرایی جزء ذاتی خصلت جهان مدرن و انقلاب مدرنیسم هستند. مدرنیست‌هایی نظیر آدریان هستینگز (Adrian Hastings)، سوزان رینولدز (Susan Reynolds)، ارنست گلنر، مایکل مان (Mann)، اریک هابسبوم و آنتونی گیدنز (Anthony Giddens) معتقدند ریشه‌های ملت مدرن را باید به زمان متأخر یعنی از حدود قرون شانزدهم یا در تعبیری دیگر به اواخر قرن هجدهم و تحت تأثیر انقلاب‌های فرانسه، آمریکا و انگلیس بازگرداند. گلنر معتقد است ناسیونالیسم خصیصه‌ای اتفاقی دارد، ملت‌ها از پیش تعیین شده نیستند، بلکه توسط دولت‌ها و ناسیونالیست‌ها به وجود می‌آیند. اغلب افراد مجبورند که در میان چندین نوع ناسیونالیسم رقیب دست به انتخاب بزنند. با این حال ناسیونالیسم در بعضی از اشکال خود، سرنوشت محتوم جهان مدرن بوده و دارای ریشه‌های ژرف است (گلنر، ۱۳۸۸: ۳). بنابراین از نظر گلنر، ناسیونالیسم شکل فرهنگی است که نظام صنعتی پذیرفته است. به نظر گلنر، ملت‌ها، ملی‌گرایی را پدید نمی‌آورند، بلکه جنبش‌های ملی‌گرا، ملت‌ها را تعریف و ایجاد می‌کنند. به نظر او ملی‌گرایی بیدار کردن خودآگاهی ملت‌ها نیست؛ آنجا که ملت نیست، ملی‌گرایی ایجادش می‌کند، اما به نشانه‌های متمایزکننده از پیش موجود نیاز دارد تا در زمینه آنها کار کند، حتی اگر همان‌طور که اشاره شد، این نشانه‌ها کاملاً نافی هم باشند (Gellner, 1964: 168). گلنر نتیجه می‌گیرد که مردم به دلیل ضرورت اصیل، عینی و عملی، ولو به‌گونه‌ای مبهم و پیچیده بر آن وقوف می‌یابند و ملی‌گرا می‌شوند، زیرا نیاز به رشد است که ملی‌گرایی را ایجاد می‌کند نه برعکس (اسمیت، ۱۳۹۱: ۶۵).

هابزبوم نیز همانند گلنر و سایر مدرنیست‌ها، پیدایش ملت و ملی‌گرایی را حاصل مدرنیته قلمداد می‌کند. هابزبوم، ناسیونالیسم را یک جنبش سیاسی کاملاً مدرن تلقی می‌کند که هدفش ایجاد دولت‌های سرزمینی است. از نظر هابزبوم، سنت‌های ابداعی همان ابداعات تاریخی اخیر مانند ملت و پدیده‌های وابسته یعنی ناسیونالیسم، دولت، ملت، نمادهای ملی، تاریخ و... هستند. همه این پدیده‌ها محصول مهندسی اجتماعی بوده و اغلب به‌طور سنجیده طرح شده و همواره ابداعی‌اند (احمدی، ۱۳۹۰: ۲۰۰). پس هابزبوم همچون گلنر و سایر مدرنیست‌ها بر آن بود که ملت‌ها به‌لحاظ مفهومی و تاریخی محصول ملی‌گرایی‌اند، اما در ادامه تأکید می‌کند که مشخصه و هدف اصلی ملی‌گرایی، کشش آن به ساختن یک «دولت-ملت» است. ملی‌گرایی برنامه‌ای سیاسی است بدون هدف ایجاد یک دولت-ملت، ملی‌گرایی چندان منفعت یا پیامدی ندارد. ملت‌ها فقط به‌عنوان کارکردهای نوع خاصی از دولت سرزمینی با آرزوی تشکیل آن -

در یک کلام، دولت شهروندی انقلاب فرانسه- اما همچنین در ضمن مرحله خاصی از تحول فنی و اقتصادی وجود دارند (Hobsbawm, 1990: 9-10). اندرسون نیز با طرح مفهوم «اجتماعات تصویری» (Imagined Communities) این ایده را پیگیری می‌کند که تحولات فرهنگی مدرن که تغییرات اجتماعی- اقتصادی را در قالب سرمایه‌داری یا به تعبیر دقیق‌تر «سرمایه‌داری مبتنی بر چاپ» به همراه آورد، زمینه را برای ظهور ناسیونالیسم فراهم کرد. او واژه تصویری را از آن‌رو به کار می‌برد که حتی در کوچک‌ترین جوامع نیز اعضا از وضعیت یکدیگر اطلاعی ندارند یا هیچ وقت آنها را ملاقات نکرده‌اند، بلکه در ذهن هر یک از آنها تصویری از روابط میان خود به وجود آورده‌اند. در حقیقت، همه جوامع بزرگ‌تر از روستاهای کهن که در آنها امکان ارتباطات چهره‌به‌چهره از بین رفته است، جوامع تصویری‌اند (Anderson, 1991: 4-9). دیدگاه مدرنیست‌ها نقطه مقابل ازلی‌انگاران قرار دارد که می‌کوشند هم ملت و هم ملی‌گرایی را در گذشته‌های دور و تاریخ جست‌وجو کنند و سعی دارند تا بر شور و احساسات ملی، آرزوهای مردمی و میراث قومی در زمینه شکل‌گیری ملت و ملی‌گرایی تأکید کنند. کهن‌گرایان ملت‌ها را پدیده‌های کمابیش سرسخت و تکرارشونده همه دوران‌ها و قاره‌ها می‌دانند. به‌طور کلی، درحالی که ازلی‌انگاران ملت را اجتماعی فرهنگی، دیرینه، ریشه‌دار، ارگانیک، یکپارچه، کیفی، مبتنی بر تبار تاریخی و ایجادشده توسط مردم می‌دانند، مدرنیست‌ها آن را اجتماعی-سیاسی، جدید، خلق‌شده، مکانیکی، تقسیم‌شده، مبتنی بر منابع مدرن، ساخته‌نخبگان و مبتنی بر تقویت ارتباطات تلقی می‌کنند. چنین نظریه‌هایی را می‌توان در مورد برخی کشورهای جهان از جمله در زمینه مباحث هویت و ملیت در رابطه با اکثر جوامع اروپایی به‌کار برد، اما نمی‌توان آنها را درباره مباحث هویتی در کشورهای تاریخی و کهن‌بنیاد مانند ایران، یونان و ... به‌کار گرفت. این نظریه‌ها اغلب ساختارگرا هستند و با تعمیم نظریه‌های خود در مورد ناسیونالیسم، ملت و ملی‌گرایی، توانایی توضیح و تفسیر این مقولات را به‌صورت کلی ندارند و می‌توان از آنها فقط برای توضیح ملت و ملی‌گرایی در کشورهای اروپایی استفاده کرد. در نقطه مقابل این دیدگاه‌های ساختارگرایانه، نظریه‌های آنتونی اسمیت قرار دارد که با پرهیز از ساختارگرایی و تعمیم نظریه‌های خود، با استفاده از روش جامعه‌شناسی تاریخی سعی دارد تا ملت، ملی‌گرایی و قومیت در کشورهای مختلف را با توجه به ساختار تاریخی و خاص هر کشوری بررسی کند. مهم‌ترین نکته‌ای که مکتب مدرنیسم را از توضیح و تفسیر مباحث هویتی در کشورهای دارای قدمت طولانی و تاریخی ناتوان می‌کند، نوع نگرش آنها به ملت است؛ به این معنا که نوعی رابطه علی بین مدرنیته با ملت و ملی‌گرایی ایجاد می‌کنند که نمی‌توان این رابطه را در مورد ملت در کشورهایی با قدمت و پیشینه تاریخی از جمله ایران مطابقت داد. این امر نیازمند توجه به ساختارهای فرهنگی، اجتماعی و تاریخی کشورها به‌صورت مجزاست؛ یعنی باور به

اینکه گرچه ملی‌گرایی در همه کشورهای محصول تحولات عصر مدرن است، ملت در همه کشورهای محصول ملی‌گرایی و مدرنیته نیست؛ بلکه پیش از ناسیونالیسم و عصر جدید در برخی کشورها (ایران، یونان و ..)، ملت و فرهنگی کهن وجود داشته است.

دیدگاه آنتونی اسمیت درباره ناسیونالیسم و مدرنیسم

آنتونی اسمیت بی‌گمان هم برجسته‌ترین نظریه‌پرداز مسائل ملت، قومیت و ملیت‌گرایی معاصر، و هم از پرکارترین پژوهشگران این حوزه است. اسمیت پایه‌گذار مکتبی شد که قوت‌ها و ضعف‌های دیگر مکتب‌های عرصه مطالعات ملی را به بحث گذاشت و دیدگاه سومی را ارائه داد که بیش از سایر مکتب‌های معروف به کهن‌گرایی (ازلی‌انگاری) و نوگرایی (مدرنیسم)، به تبیین پدیده پیچیده ملت، ملی‌گرایی و قومیت نزدیک شد. مکتب آنتونی اسمیت بر آن بود که نشان دهد نه دیدگاه کهن‌گرایان و ازلی‌گرایان - که می‌گویند ملت و ملیت‌گرایی یا اصولاً ملت پدیده‌ای ازلی و بسیار کهن است - را می‌توان پذیرفت و نه دیدگاه نوگرایانی چون گلنر، اندرسون، هابزبوم و پیروان آنها که معتقدند اصولاً پدیده‌های ملت و ملی‌گرایی پدیده‌های کاملاً نوین و پیامد تحولات مدرن چون دولت‌های ملی و ایدئولوژی ملیت‌گرایی یا مهم‌تر از آن نظام اقتصاد سرمایه‌داری است. از نظر اسمیت، گرچه ناسیونالیسم را به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی با ویژگی‌های خاص خود می‌توان محصول دوران مدرن یعنی دوران پس از پیدایش سرمایه‌داری و فروپاشی اقتدارهای سراسری امپراتوری مذهبی و کلیسا در نظر گرفت، نمی‌توان پدیده ملت را به‌طور خاص پیامد پیدایش ناسیونالیسم دانست. از نظر او، ملت‌ها را نمی‌توان محصولات مدرن دانست که توسط نخبگان مخالف طراحی شده‌اند، گرچه نخبگان تأثیر مهمی داشته‌اند؛ منابع اصلی ملت‌ها و هویت‌های ملی را باید در زمان‌های دورتری جست‌وجو کرد (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۵). اسمیت معتقد است که انواع بسیاری از ناسیونالیسم وجود دارد که به ما امکان می‌دهند از یک ایدئولوژی منسجم و فراگیر به‌طور مستقل صحبت کنیم. ویژگی ناسیونالیسم در مقایسه با ایدئولوژی‌های دیگر ممکن است «فقر فلسفی و عدم انسجام» باشد، ولی بیشتر از احساسات و لفاظی محض است. اسمیت ناسیونالیسم را این‌گونه تعریف می‌کند: «جنبشی ایدئولوژیک برای دست یافتن، حفظ کردن استقلال، وحدت و هویت برای مردمانی است که برخی از اعضای آن به تشکیل یک ملت بالقوه و بالفعل باور دارند» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۵). پس می‌توانیم از چنین تعریفی این‌گونه برداشت کنیم که معنای ناسیونالیسم بیشتر از حس ملی یا ایدئولوژی ملی‌گرایانه است. ناسیونالیسم، همچنین شکلی از فرهنگ عمومی و سیاسی شده مبتنی بر اصالت و همچنین نوعی مذهب سیاسی است که تلاش می‌کند از هویت، استقلال و وحدت ملی اجتماع مقدس شهروندان در

وطن آبا و اجدادشان حمایت کند. به عبارت دیگر، ناسیونالیسم در جست‌وجوی ایجاد ملت‌ها بر مبنای روح و تصویر اصیل اجتماعات مذهبی و قومی پیشین است، ولی در مواجهه با شرایط ژئوپولیتیک و اقتصادی و فرهنگی تغییر شکل می‌دهد.

آنتونی اسمیت نیز مانند دیگر متفکران، ناسیونالیسم را محصول مدرنیته می‌داند و از این رو انتقاد او به نوگرایان بیشتر به دیدگاه آنها درباره ملت مربوط می‌شود. از دیدگاه او، مشکل اصلی پیش روی محققان در تاریخ‌گذاری ظهور ملل، آن است که آگاهی ملی پدیده‌ای توده‌ای است و نه نخبه‌ای، و توده‌ها که تا همین اواخر در بخش‌های روستایی محصور و نیمه‌بی‌سواد یا کاملاً بی‌سواد بوده‌اند درباره حس خود از هویت‌های گروهی ساکت بوده‌اند. از این رو ضرورتاً محققان در سطح وسیعی برای شواهد خود به واژگان نوشتاری متکی بوده‌اند؛ با این حال این نخبگان بوده‌اند که تاریخ را روزشمار کرده‌اند؛ به ندرت کلیات آنها درباره آگاهی ملی برای توده‌ها قابل به‌کارگیری بوده، و غالباً نیز برداشت نخبگان از ملت شامل حال توده‌ها نمی‌شده است (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۲۴۷-۲۴۶). اسمیت معتقد است که ملت‌های جدید، بدون یک عقبه و میراث فرهنگی شکل نمی‌گیرند. او صریحاً می‌گوید ملت‌های مدرن را نمی‌توان بدون در نظر گرفتن عناصر قوی از قبل موجود، که فقدان آنها احتمالاً مانع مهمی بر سر راه ملت‌سازی بود درک کرد (اوزکریملی، ۱۳۸۳: ۲۰۹). از نظر اسمیت دلبستگی به وطن مقدس، خاطرات دوران طلایی، قربانی دادن برای وطن و سرنوشت، عواملی‌اند که برای شرح پایداری و استمرار شکل‌دهی به ملت به‌وسیله سنت‌های فرهنگی پایدار در طول زمان ضروری‌اند (Smith, 2008: 47). به نظر وی، پایه قومی برای ایجاد ملت‌های مدرن وجود داشته است که می‌تواند به شکل برخی خاطرات تیره و مبهم و عناصری از فرهنگ و اجداد ادعایی باشد که امید احیای آن می‌رود. پس به نظر می‌رسد گروهی که ملیت را پدیده‌ای منحصراً مدرن می‌بیند و گروهی که آن را تداوم قبیله‌گرایی کهن می‌داند، هر کدام نیمی از واقعیت را مطرح می‌کند (میلر، ۱۳۸۳: ۳۷). اسمیت با تفاوت قائل شدن میان مسئله ملت و ملی‌گرایی در حالی که با مدرنیست‌ها در زمینه ملی‌گرایی و ارتباط آن با جهان مدرن اتفاق نظر داشت، در مورد مسئله ملت دیدگاهی متفاوت با باور مدرنیست‌ها ارائه داد. مدرنیست‌ها در نظریه‌های خود نوعی «این‌همانی» را بین ناسیونالیسم و دولت-ملت برقرار می‌کنند (گیبونا، ۱۳۷۸: ۴۲). از نظریه‌های اسمیت می‌توان این‌گونه برداشت کرد که مدرنیست‌ها هیچ نظریه‌ای درباره قومیت و ارتباطش با ملی‌گرایی مدرن ندارند. نتیجه اینکه شرح خود را از پرداختن به پرسش‌هایی درباره اینکه کدام ملت‌ها و ملی‌گرایی‌ها، در کجا و بر چه مبنایی، امکان ظهور داشته‌اند محروم می‌سازند. یکی از مباحث مهم درباره ناسیونالیسم، مسئله شور و اشتیاق و دلبستگی‌های جمعی است، در حالی که مدرنیست‌ها عموماً از پرداختن به این مسئله عاجزند یا از اصطلاحات کلی به

بحث درباره آن می‌پردازند. از این رو مدرن‌ها توجه و تأکید بسیار زیادی بر نظریه دارند، ولی توجه آنها به تاریخ، ضعیف و کم‌رنگ است؛ بنابراین در زمینه مسئله ملت که ریشه در تاریخ دارد، نمی‌توان مانند ملی‌گرایی نظر داد؛ چراکه ملت پیش از آنکه محصول نظام سرمایه‌داری و مدرنیته باشد، ریشه در تاریخ و گذشته‌های دور دارد. تعاریف و مؤلفه‌های ملت، دامنه گسترده‌ای را دربرمی‌گیرند که عبارت‌اند از عوامل و مؤلفه‌های ذهنی پیدایش ملت (رویکردها، دریافت‌ها و احساسات) و عوامل عینی پیدایش ملت شامل نژاد، خویشاوندی، اشتراک دین، اشتراک زبان، تاریخ و بستگی‌های جغرافیایی (عالم، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۵۴). آنتونی اسمیت، با تأکید بر چنین ادراکی، بر ریشه‌های قدیمی ملت‌های مدرن تأکید می‌کند که موجب شکل‌گیری زوایای هویتی آنها شده است. او از این طریق بر مفصل‌بندی برخی موضوعات اصلی شکل‌دهنده به هویت‌های مستقر که ریشه در گذشته دارند، تأکید می‌کند. مسئله ملت بیانگر انتقادات آنتونی اسمیت نسبت به تفکرات کسانی مانند گلنر، هابزبوم و سایر مدرن‌هاست. ملت از نظر اسمیت عبارت است از «یک اجتماع انسانی دارای نام که در سرزمینی زندگی می‌کنند و دارای اسطوره‌های مشترک، یک تاریخ مشترک، یک فرهنگ عمومی مشترک و یک اقتصاد واحد و حقوق و تعهدات مشترک برای همه اعضا هستند» (اسمیت، ۱۳۸۳: ۲۴). به‌زعم وی، ملت در تعریف خود اجتماعی سیاسی است که در مسیر تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، وفاداری متقابل (reciprocal allegiance) و آگاهی‌یابی سیاسی ویژه‌ای رشد یافته است. اعضای ملت خود را عضوی از مجموعه یک جامعه سیاسی می‌دانند که به آنها نوعی خودگردانی سیاسی در زمینه مفاهیم محوری آن، یعنی ابعاد اجتماعی کنش و کاربردهای مفهوم جامعه‌محور سیاست به‌عنوان فرایند چانه‌زنی اجتماعی اعطا کرده است.

بنابراین، تأکید بر این نکته لازم است که ناسیونالیسم با پیدایش ملت پیدا می‌شود؛ یعنی ناسیونالیسم داعیه شخص یا اشخاص نیست، بلکه ایدئولوژی برآمده از وجود ملت است (داوری، ۱۳۶۵: ۱۶۴). برخلاف نظر اندرسون به نظر نمی‌رسد که ملت‌ها «اجتماعات تصوری» باشند که برای خدمت به دستگاه قدرت ساخته می‌شوند، بلکه ملت‌ها از رهگذر تاریخ مشترک ایجاد و سپس در تصاویر زبان اجتماعات به رشته سخن کشیده می‌شوند، زبانی که اولین کلمه آن، ما (we)، دومین کلمه‌اش، ما را (us) و متأسفانه سومین کلمه‌اش آنان را (Them) است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۷۲-۷۳). بدین ترتیب با توجه به نظریه‌های اسمیت، ملت‌ها بخشی از جنبش‌های بزرگ تاریخ و گردونه پیشرفتی نیستند که به ساختارهای بزرگ و موتورهای دگرگونی تاریخی، تقسیم بین‌المللی کار، بازارهای بزرگ منطقه، اردوگاه‌های قدرتمند نظامی، ارتباطات الکترونیک، آموزش و پرورش عمومی توده‌ای، رسانه‌های جمعی و مانند آنها گره خورده باشند. در دوران «پسانو» هم مانند دوران پیشانو جای چندانی برای قومیت سیاسی یا ملت‌گرایی به‌منزله یک

نیروی سیاسی خودمختار وجود ندارد. به اعتقاد آنتونی اسمیت، دولت‌سازی (State Building) را نباید با جعل هویت ملی در میان جمعیت‌های متجانس فرهنگی خلط کرد، زیرا تأسیس نهادهای دولتی ادغام‌کننده، تضمین نمی‌کند که این جمعیت خود را با نهادهای مزبور و اسطوره‌های پیش‌برنده آن، یکسان پندارند. برعکس، تدوین اسطوره همگون‌ساز به دست نخبگان حاکم ممکن است گروه‌هایی را که از یکسان پنداشتن خود با آن امتناع می‌ورزند، دچار بیگانگی کند (اوزکریمی، ۱۳۸۳: ۱۵۴-۱۵۳). از نظر آنتونی اسمیت، گرچه ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی سیاسی با ویژگی‌های خاص خود را می‌توان محصول دوران مدرن یعنی دوران پس از پیدایش سرمایه‌داری و فروپاشی اقتدارهای سراسری امپراتوری مذهبی و کلیسا در نظر گرفت، نمی‌توان پدیده ملت را به‌طور خاص پیامد پیدایش ناسیونالیسم دانست. به‌عبارت دیگر ملت پدیده‌ای کهن‌تر از ملیت‌گرایی است و گرچه در بسیاری از کشورهای تازه‌بنیان‌یافته، این ایدئولوژی ناسیونالیسم بود که به خلق پدیده هویت ملی و تصویر وجود یک ملت دست زد، نمی‌توان این موضوع را به کل تاریخ تعمیم داد؛ تاریخ بشر نمایانگر آن است که پدیده ملت، گاهی کهن‌تر از پیدایش ناسیونالیسم بوده است. در حقیقت منابع ملت‌ها و ناسیونالیسم را نباید در طرح‌ها و نقشه‌های روشنفکران یا منافع طبقات متوسط در عصر مدرن جست‌وجو کرد، بلکه آن را باید در منابع فرهنگی عمیق زبان، قومیت و مذهب یافت (اسمیت، ۱۳۸۳: ۱۳۶). از آنجا که اسمیت می‌خواهد مبنا و پشتوانه‌ای تاریخی برای مباحث نظری خود پیدا کند، با تمرکز بر قدرت‌های باستانی چون مصر، ایران هخامنشی، اشکانی و تا حدی ساسانی، روم و یونان، وجود ملت‌ها را ردیابی می‌کند (Smith, 2004: 133). او نتیجه می‌گیرد که دیدگاه مدرنیست‌ها بیشتر در مورد اروپای مدرن مطابقت می‌کند تا مناطق دیگر جهان. بنابراین مدرنیست‌ها قادر نیستند یک رهیافت عمومی یا نظریه عمومی درباره ناسیونالیسم به دست دهند (Smith, 2004: 117). از طرفی ما باید به این نکته نیز توجه داشته باشیم که نمی‌توانیم این رهیافت اروپامحورانه را برای مناطق دیگر به‌کار ببریم، چراکه این‌گونه تعمیم‌پذیری نمی‌تواند تحلیلی مناسب در مورد ملت و ملی‌گرایی در سایر نقاط جهان به‌دست دهد. چراکه با توجه به وجود تفاوت‌های مهم در زمینه فرهنگ، تاریخ، آداب و رسوم و... کشورهای مختلف، این تعمیم‌پذیری ممکن است در بررسی مسائل ملیت و ملی‌گرایی کشورهای مختلف ایجاد مشکل کند. نکته دیگر این است که آیا مسئله ناسیونالیسم با وجود تحولات جهانی همچنان باقی مانده است؟ بسیاری از تحلیلگران اجتماعی، جنگ جهانی دوم را آخرین نفس‌های ناسیونالیسم می‌دانستند که بعد از آن باید بقایای آن را در آرشیوها (Archive) و کتب تاریخ اندیشه‌ها جست‌وجو کرد، چراکه نظریه‌های انترناسیونالیستی و جهان‌شمولی کارویژه‌های ناسیونالیسم را ایفا و حضور ناسیونالیسم را بی‌معنا می‌کنند. مدرنیست‌هایی مانند هابزبوم معتقدند ملی‌گرایی،

به‌رغم تفوق آشکارش در حال حاضر، به لحاظ تاریخی دیگر چندان اهمیت ندارد و دیگر چون گذشته، یک برنامه سیاسی جهانی نیست، آن‌گونه که می‌توان گفت در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود. امروز در بهترین حالت، عاملی مکمل است یا تسریع‌کننده برای دیگر تحولات (Hobsbawm, 1990: 181). دیگر مدرنیست‌ها مانند گلنر و اندرسون نیز معتقدند که پایان عصر ملی‌گرایی دور از ذهن نیست و به نوعی معتقدند که باید باقی آن را در آرشیوها و کتاب‌های تاریخ اندیشه‌ها پیدا کرد. در مقابل، آنتونی اسمیت معتقد است که تلقی ملت‌گرایی به‌منزله آموزه‌ای که در دوران نو رو به نابودی است و به‌زودی جای خود را به دوران تازه سازماندهی اقتصادی فوق ملی، همگون‌سازی فرهنگ و افول دولت ملی خواهد داد، شتاب‌زده و زود هنگام است. تا هنگامی که مرزهای سرزمینی، اساس توزیع اقتدار سیاسی در جهان را تشکیل می‌دهند - و می‌دانیم که اقتدار همان قدرت نیست - ملت‌گرایی نیز با ما خواهد بود. می‌توان گفت آنتونی اسمیت به‌طور مشخص از حد بحث مهم میان بررسی کنندگان ملت و ملی‌گرایی، در مورد قدیم بودن با مدرن بودن آنها فراتر رفت. او با نگاه دقیق جامعه‌شناسی تاریخی و با استفاده از داده‌های موجود مربوط به تاریخ و تمدن بشری، هم دیدگاه کهن‌گرایان و هم نوگرایان را به‌طور «نسبی» تأیید می‌کند و از طرف دیگر برخی نظریه‌های هر دو مکتب (کهن‌گرایان و نوگرایان) را نقد می‌کند. اسمیت با تعریف و تحلیل دقیق و موشکافانه ملت و ملی‌گرایی، پایه‌گذار مکتبی شد که بیش از هر مکتب دیگری پدیده پیچیده ملت و ملی‌گرایی و زیرشاخه‌های پژوهشی آن یعنی قومیت و قومیت‌گرایی را تبیین کرد. از نظر آنتونی اسمیت، ما باید همواره مهیا باشیم تا با ذهنی باز آن‌گونه که زمانه و نسل ما اجازه می‌دهد به بررسی ایده هنوز غالب ملت - دولت دارای وحدت فرهنگی و سیاسی پردازیم (هاچینسون و اسمیت، ۱۳۸۶: ۳۶۷). بنابراین آنتونی اسمیت کامل‌ترین و جامع‌ترین نقد را بر رهیافت مدرنیستی در مورد مطالعات ملی ارائه داده است. از آنجا که اصولاً دیدگاه مدرنیست‌ها بیشترین تأثیر را بر مطالعات علوم اجتماعی مربوط به ملت و قومیت گذاشته است، اسمیت تأکید خود را بر نقد دیدگاه‌های محوری نظریه‌پردازان آن قرار داده است. اسمیت نقد خود بر این دیدگاه‌ها را در واقع بر ساده‌اندیشی آنها قرار داده است، به‌ویژه از این نظر که به عنصر زمان و مکان در ارائه اندیشه‌های خود توجه نکرده‌اند. از نظر اسمیت، مدرنیست‌ها نقش گذشته را در شکل دادن به دگرگونی‌ها در رویدادهای زمان کنونی نادیده گرفتند. آنتونی اسمیت با استفاده از روش جامعه‌شناسی تاریخی سعی دارد ملت و ملی‌گرایی را در نقاط مختلف جهان بررسی کند. منظور از نگرش جامعه‌شناسی تاریخی به هویت ملی، آن است که کشورهایمانند یونان و ایران در مقایسه با موارد مطالعه دیگر، به‌لحاظ کهن بودن میراث سیاسی و تداوم تاریخی و فرهنگی خود، به‌عنوان یک چارچوب سرزمینی سیاسی دارای ویژگی‌های تاریخی خاصی است

که آن را از سایر موارد متمایز می‌کند و باید مسئله هویت ملی در کشورهایمانند ایران را در چارچوب بستر اجتماعی و زمان و مکان و ویژگی‌های خاص آن تحلیل کرد. بدین ترتیب می‌توان با دیدگاه و نظریه‌های اسمیت در مورد ملت و ملی‌گرایی در ایران موافق بود؛ دیدگاه افرادی چون آنتونی اسمیت که به وجود گونه‌ای از ملت‌های پیش از دوران مدرن باور دارند، بیشتر قادر به تبیین پیدایش و تکامل ملت در کشورهایمانند ایران است. این‌گونه ملت‌ها را می‌توان ملت‌های باستانی یا پیشامدرن یا ملت‌های پیش از پیدایش ناسیونالیسم قلمداد کرد (احمدی، ۱۳۹۰: ۱۴۸). می‌توان از افکار اسمیت این‌گونه برداشت کرد که از یک‌سو میان ملت و ملی‌گرایی به‌لحاظ فضای زمانی تفکیک ایجاد کرد و از سویی دیگر و در تقابل با نگرش‌های ساختارگرا سعی کرد با تفکیک قائل شدن میان «ملت‌های پیش از ناسیونالیسم» و «ملت‌های پس از ناسیونالیسم» مباحث ملت، قومیت و هویت ملی در کشورهای مختلف را با توجه به ساختار اجتماعی و تاریخی خاص خود تحلیل کند. بدین ترتیب، در کشاکش میان نوگرایان و دیرینه‌گرایان اتخاذ یک موضع میانی، مناسب‌تر به‌نظر می‌رسد. یعنی قبول این نکته که پدیده‌هایی چون ملت و احساس تعلق به یک جامعه دارای میراث سیاسی و فرهنگی خاص ریشه‌های کهن دارد، اما ناسیونالیسم به مفهوم امروزی آن، پدیده‌ای جدید است.

نتیجه

در این مقاله تلاش شد تحلیلی از ناسیونالیسم و مدرنیسم به‌ویژه با تأکید بر دیدگاه آنتونی اسمیت بیان شود. با شکل‌گیری ناسیونالیسم در عصر مدرن، دیدگاه‌ها و نظریه‌های مختلفی در زمینه ملت، ملی‌گرایی و قومیت پیدا شد که هر کدام سعی بر توضیح و تحلیل این مقوله‌ها داشتند. برخلاف تصور عمده که گمان می‌کردند قرن بیستم شاهد زوال ملی‌گرایی هستیم، در این قرن شکل‌گیری صور افراطی ملی‌گرایی را شاهدیم. این اتفاقات، اندیشه‌ها و دیدگاه‌های مختلفی را همراه خود به‌وجود آورد. کهن‌گرایان (ازلی‌گرایان) و نوگرایان (مدرنیست‌ها)، دو مکتبی بودند که بیشترین نظریه‌ها را در این زمینه ارائه داده‌اند. درحالی که کهن‌گرایان سعی داشتند هم ملت و هم ملی‌گرایی را در زمان‌های گذشته جست‌وجو کنند، نوگرایان هر دو را حاصل مدرنیته و تحولات عصر جدید قلمداد می‌کردند. آنتونی اسمیت که بی‌گمان برجسته‌ترین نظریه‌پرداز ملت، ملی‌گرایی و قومیت قلمداد می‌شود با نقد این دیدگاه‌ها، پایه‌گذاری مکتبی شد که درحالی که ناسیونالیسم را مرتبط با مدرنیسم قلمداد می‌کرد، ملت را محصول تاریخ می‌دانست. اسمیت دیدگاه‌های هر دو مکتب را به‌طور نسبی پذیرفت، ولی با نقد موشکافانه، بنیانگذار مکتب سومی در برابر آنها شد. انتقادات اسمیت بیشتر متوجه مدرنیست‌ها بود؛ چراکه به اعتقاد اسمیت، ایجاد «این همانی» میان ملت و ملی‌گرایی و اینکه

ملت را همچون ملی‌گرایی حاصل نظام اقتصاد سرمایه‌داری و تحولات عصر مدرن قلمداد کنیم به دور از واقعیت است. از طرف دیگر، در حالی که متفکرانی مانند گلنر، اندرسون، هابزبوم و سایر مدرنیست‌ها که پایان عصر ملی‌گرایی را پیش‌بینی می‌کنند معتقدند که در آینده ملی‌گرایی را فقط باید صرفاً در کتاب‌های تاریخی مطالعه کرد، اسمیت معتقد است چنین تصویری درباره ملی‌گرایی شتاب‌زده و به‌دور از واقعیت است. از نظر اسمیت تا زمانی که مرزهای سرزمینی، اساس توزیع اقتدار سیاسی را تشکیل می‌دهد، ملی‌گرایی نیز همچنان باقی خواهد ماند. آنتونی اسمیت با آثار و افکار خود، توانست هم به فهم محدودیت حوزه‌های نظری در علوم اجتماعی درباره ملت، ملی‌گرایی و قومیت بسیار کمک کند و هم تمامی ابعاد دیدگاه‌های خود را به بهترین وجه بیان کند. یکی از نکات مهم درباره اندیشه‌های اسمیت، تأکید او بر ضرورت در نظر گرفتن زمان و مکان، به‌کارگیری روش جامعه‌شناسی تاریخی و پرهیز از تعمیم مدل‌های نظری اروپامحور برای سایر جوامع بشری است، به‌گونه‌ای که می‌توان از نظرها و دیدگاه‌های آنتونی اسمیت برای بررسی ملت، ملی‌گرایی و قومیت در زمینه همه کشورهای، به‌ویژه درباره مباحث هویت و هویت ملی در ایران استفاده کرد. یکی از نکات مهم در اندیشه آنتونی اسمیت ایجاد تمایز میان «ملت‌های پیش از ناسیونالیسم» و «ملت‌های پس از ناسیونالیسم» است که با چنین تمایزی، سعی در اثبات کهن‌بنیاد بودن ملت و هویت در کشورهایی مانند ایران دارد؛ از این رو می‌توان از چنین رهیافتی (جامعه‌شناسی تاریخی) در بررسی ملت، هویت ملی و قومیت در کشور ایران استفاده کرد. اندیشه‌های اسمیت درباره مباحث هویتی، از این ویژگی مهم برخوردارند که سعی می‌شود نسبت به ساختارهای تاریخی، فرهنگی و اجتماعی در نقاط مختلف آگاهی داشته باشد. بنابراین برخلاف مکتب مدرنیسم، اندیشه‌های اسمیت ساختارگرا نیست و از تعمیم مباحث هویتی خودداری می‌کند. همین مسئله موجب می‌شود تا تمایزی مهم میان ملت‌هایی که تاریخ و پیشینه‌ای کهن دارند در مقابل ملت‌هایی که حاصل مدرنیته و جنبش‌های ناسیونالیستی هستند، ایجاد شود.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. ابریشمی، عبدالله (۱۳۷۳)، نقد و بررسی ناسیونالیسم، تهران: بهمن.
۲. احمدی، حمید (۱۳۹۰)، بنیادهای هویت ملی ایرانی، ج دوم، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
۳. احمدی، عبدالوهاب (۱۳۹۱)، ملت، حس ملی، ناسیونالیسم، ج ۱، تهران: آگه.
۴. اسمیت، آنتونی دی (۱۳۹۱)، ناسیونالیسم و مدرنیسم، ترجمه کاظم فیروزمند، ج ۱، تهران: ثالث.
۵. اسمیت، آنتونی دی (۱۳۸۳)، ناسیونالیسم-نظریه، ایدئولوژی، تاریخ، ترجمه منصور انصاری، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
۶. اوزکریملی، اوموت (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
۷. بارکلی، گلن جی (۱۳۶۹)، ناسیونالیسم قرن بیستم، ترجمه یونس شکرخواه، ج ۱، تهران: سفیر.

۸. بهزادی، مهدی (۱۳۵۴)، ناسیونالیسم، تهران: حساب.
۹. حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا، تهران: آگاه.
۱۰. داوری، رضا (۱۳۶۵)، انقلاب و ناسیونالیسم، تهران: وزارت ارشاد.
۱۱. عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۳)، بنیادهای علم سیاست، تهران: نی.
۱۲. عامری، هوشنگ (۱۳۷۷)، اصول روابط بین‌الملل، ج ۳، تهران: آگه.
۱۳. کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵)، عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت معنویت)، ج ۲، ترجمه حسین چاوشیان، تهران: طرح نو.
۱۴. گلنر، ارنست (۱۳۸۸)، ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی تقوی، ج ۱، تهران: مرکز.
۱۵. گبیرنا، مونسترات (۱۳۷۸)، مکاتب ناسیونالیسم، ترجمه امیرمسعود اجتهادی، ج ۱، تهران: وزارت خارجه.
۱۶. ماتیل، الکساندر (۱۳۸۳)، دایره‌المعارف ناسیونالیسم، ترجمه نورالله مرادی، کامران فانی و محبوبه مرادی، تهران: وزارت خارجه.
۱۷. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)، هویت، تاریخ و روایت در ایران در کتاب ایران، هویت، ملیت و قومیت، ج ۱، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
۱۸. میلر، دیوید (۱۳۸۳)، ملیت، ترجمه داوود غزایاق زندی، ج ۱، تهران: تمدن ایرانی.
۱۹. هاجینسون و اسمیت (۱۳۸۶)، ملی‌گرایی، ترجمه مصطفی یونسی و علی مرشدی‌زاد، ج ۱، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۰. هالییدی، فرد (۱۳۷۹)، ملی‌گرایی، ترجمه احمد علیخانی، ج ۱، تهران: سپاه پاسداران، دانشکده فرماندهی و ستاد.
۲۱. هیوود، اندرو (۱۳۷۹)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۱، تهران: وزارت خارجه.

ب) خارجی

22. Anderson, Benedict (1991), *Imagined Communities*, London: Verso.
23. Gellner, Ernest (1968), *Thought and change*, London: Weidenfeld and Nicolson.
24. Gellner, Ernest (1983), *Nation and Nationalism*, Basil Blackwell, Oxford.
25. Hobsbawm, Eric (1990), *Nations and Nationalism since 1780*, Cambridge: university press.
26. Smith, Anthony D. (2004), *The Antiquity of Nationalism*, London: Polity Press.
27. Smith, Anthony D. (2008), *The Cultural Foundation of Nations: Hierarchy, Covenant, and Republic*, Oxford: Blackwell Publishing.
28. Tilly, c. (1993), *National Self-Determination*, Daedalus 122.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی